

خاطرات لایارد



ترجمه مهرا ب امیری



بخش چهارم

(۸)

دیدار از مال امیر - گورستان بختیاریها - اتکابکان - یکی از همسران محمد تقی خان - دشت مال امیر - ملا محمد - مجسمه و سنگ - نبشته‌های اشکفت سلمان - مسافرت بشوش - برخورد با راهزنان - مشکلات عبور از کاروان - ملا فرج - بقعه دانیال پیغمبر - یک بختیاری مظنون و متعصب - خرابه‌های یک پل قدیمی - موسیقی بختیاری - حرکت از شوش جنگل و سیاه چادرها - مراجعت بقلعه تل - استرداد اموال مسروقه - بازدید از خرابه‌های منجنیق - شرح افسانه ابراهیم - بیماری تب - قریه ابوالعباس - قصه ملاقات با شفیع خان - مخاطرات راه - برگشت به قلعه تل - همراهی شفیع خان تا درون چادر مخصوص - یک شب وحشتناک - برخورد با یک شیر - شیرهای خوزستان - پلنگها و خرسها - احضار به قلعه تل - نجات از غرق شدن .

در خلال پائیز همان سال برای تماشا و کشف سنگ نبشته‌ها و آثار باستانی مال امیر و شوش مسافرتی به آن مناطق نمودم و این اولین بار بود که من به دشت مال امیر رده

شوش سفر می‌کردم در شوش بقعه متبر که ایست که طبق احادیث و روایات متعلق به دانیال پیغمبر می‌باشد .

خرابه‌های شوش پایتخت ایلام و آثار و بقایای قصری که دانیال پیغمبر در آن در عالم رؤیا دچار الهام شده بود (۱) بالای رودخانه «یولای» واقع شده است .

در این محل غیر از تپه خاکی و آرامگاه دانیال پیغمبر چیز دیگری دیده نمی‌شود این بقعه متبر که بوسیله چند نفر کلیمی و مسلمان در کنار رودخانه شاپور یا شاهپور در نزدیکی دژ فول جدید احداث گردیده است .

در محدوده شهر باستانی شوش (که در حال حاضر نیز شوش نامیده می‌شود) خرابه‌های دو محل جداگانه دیده می‌شود که احتمالاً بایستی به دوران یونانی‌های ساکن شوش باستان و عیلامی‌ها تعلق داشته باشند (۲) سر هنری راولینسون که پایه تحقیقات خود را بر روی حدس و گمان استوار کرده معتقد است که در این مناطق آثار دو شهر باستانی بنام «شوش» وجود دارد که یکی کاخ شوشا در همین محل ، و دیگری شهر باستانی شوش واقع در کوه‌های بختیاری (۳) ولی مسئله مهم و قابل ذکر آنست که قبل از هر چیز باید اکتشافات باستانشناسی در این محل انجام پذیرد .

هنگام مسافرت من به «مال امیر» محمد تقی خان در قلعه تل نبود برادرش آخان بابا سفارش نامه‌ای جهت دو نفر از خوانین آن دوره نوشت و ضمناً هشدار داد که مسافرت بمیان ساکنین بی ایمان و غیر متمدن و قطاع الطریق این سامان ، ولو زیر حمایت محمد تقی خان ، کاری پس دشوار و خطرناک خواهد بود .

در آن روزها من هنوز صمیمیت و دوستی زیادی با محمد تقی خان نداشتم ، و معرفت بعدی را نیز در بین مردم وحشی پیدا نکرده بودم ولی با تمام این حرفها مصمم شدم که هیچ فرصتی را در موقع تماشا و کشف آثار باستانی این منطقه از دست ندهم . یکروز صبح در حالی که دو سفارش نامه از آخان بابا جهت ملا محمد و ملا فرج کدخدایان «مال امیر» در جیب داشتم با اتفاق یک نفر راهنما قلعه تل را بقصد مال امیر ترک گفتیم .

مختصر وجه نقدی که داشتم نزد خاتون جان خانم بامانت گذاشتم او در ضمن توصیه کرد که تفنگ دولول خود را بوی بسپارم چون اینگونه سلاحهای گرم در بختیاری هدایای ارزنده‌ای هستند و وجود آنها مخاطراتی برای صاحبانشان بیاد می‌آورد . او همچنین تأکید کرد که از بردن ساعت و قطب نما و پرگار در این مسافرت نیز خود داری کنم چون ممکن است حمل اینگونه اشیاء حرص و طمع ساکنین بین راه را تحریک نماید ولی حمل این وسائل جهت نقشه کشی و جهت یابی بسیار لازم و ضروری بود و من نمی‌توانستم از بردن آنها انصراف حاصل نمایم .

بعد از عبور از دشت قلعه تل وارد یک رشته تپه‌های کوچک اطراف شدیم این تپه‌ها منطقه تل را از دشت مال امیر جدا می‌کنند قبل از آنکه وارد این تل و تپه‌ها شویم از کنار یک بقعه متبر که مسلمانان (امامزاده) عبور کردیم در اطراف این بقعه گورستان بزرگی بود که اشخاص اجساد مردگان خود را در آنجا دفن می‌کردند روی قبر بعضی از خوانین

و افراد سرشناس سنگ قبرهایی بشکل شیر نصب کرده بودند که روی هر کدام نمونه‌هایی از ابزار جنگ مانند تفنگ، شمشیر، نیزه، محفظه باروت نقر شده، و روی سنگ قبرزن‌ها نیز وسائلی که مورد استفاده خانها قرار می‌گیرد از قبیل شانه و غیره کنده کاری شده بود. زن‌هایی که برای شوهرانشان یا فرزندان‌شان شیون می‌کردند در حالیکه مشغول خواندن نوحه‌های غم‌انگیزی بودند مرتب خود را به عقب و جلو تکان می‌دادند و موهای سرشان را می‌کنند و صورتهایشان را می‌خراشیدند و بسرو سینه‌شان می‌زدند. و من بعد از آن در مراسم تدفین بختیاری‌ها همیشه شاهد اینگونه عزاداریها و سوگواریها بوده‌ام.

در میان تپه‌ها چند آثار و بنای تاریخی چشم می‌خورد که بنا بنگفته راهنمای بوط بدوران حکومت اتابکان لرستان (یعنی همان کسانی که تمام آثار تاریخی این منطقه به آنها منسوب بوده) می‌باشند ما در یک محلی بنام «چشمه اتابکی» توقف کردیم و بعد از ظهر همانروز به قریه «الورگون» که دورتادور آنرا باغهای انار و انجیر پرازمیوه، وشالیزار-های برنج احاطه کرده بود وارد شدیم. نزدیک این قریه يك قلعه مخروبه ایست که سابقاً به حسن خان ایلخانی چهارلنگ بختیاری تعلق داشته است.

حسن خان و برادرش فتحعلی خان و یکی از پسرهایش همانطوری که قبلاً نیز شرح داده بودم بدست محمد تقی خان (به تلافی اعمال خیانت کارانه‌ای که به مباشرت آنها از طرف فتحعلی‌شاه نسبت به پدرش علی خان انجام گرفته بود) کشته شدند.

دختر حسن خان که بعد از قتل پدرش بخاطر پایان دادن باختلافات خانوادگی به عقد محمد تقی درآمده، هنوز مقام خود را به عنوان همسر قدیمی محمد تقی خان حفظ کرده بود و به تنهایی در همین قلعه مخروبه زندگی می‌کرد. او به علت بیماری و مبتلا بودن به تب نوبه نتوانست بامن ملاقات کند ولی وسائل شام ما را تهیه و تدارک نمود.

ریش سفیدان ده شب به ملاقات من آمدند و هنگامی که در کنار آتش نشستیم بودیم وقایع کشته شدن حسن خان و فتحعلی خان را بدست محمد تقی خان تعریف کردند، و محل کشته شدن فتحعلی خان را نیز بمن نشان دادند.

در مدخل يك گذرگاه تنگ خرابه‌های دو برج متملق بدوران ساسانیان دیده می‌شد که زمانی برای دفاع و حراست از دشت مال امیر احداث شده بودند، ملا محمد و اتباعش (۳) یعنی همان کسی که آخان بابا برایش سفارش نامه نوشته بود در کنار يك رشته تپه‌های مصنوعی از میان کپرهائی که بانی و الیاف درختان ساخته شده، زندگی می‌کردند.

این تپه‌ها آثار و بقایای يك شهر قدیمی بوده که بزرگترین آنها چهل پا از سطح زمین ارتفاع داشت، و موسوم به «قلعه» بود من میهمان ملامحمد شدم، و نامه آخان بابا را به ایشان تسلیم نمودم و از او تقاضا کردم تا کتیبه و آثار تاریخی این منطقه را بمن نشان دهد. من استنباط کردم که آنها می‌خواهند مانع انجام این مقصود شوند زیرا مایل بودند که بدانند برای چه باین منطقه مسافرت کرده‌ام آیا در جستجوی گنجینه‌ای هستم؟ آیا قصد اشغال کشورشان بوسیله فرنگیها در بین است؟ و بالاخره وقتی پی بردند که مصمم بدیدن آثار باستانی آن حدود هستم ملا چراخ برادر ملامحمد و دونفر دیگر را تعیین نمودند تا مراد این سفر همراهی کنند.

آنان مرا به معبری تنگ که يك غار بزرگ طبیعی در میان آن قرار داشت راهنمایی کردند در دو طرف دیوارهای غار ، شکلهائی به بزرگی انسان در وسط سنگ تراشیده بودند. درست راست ، شکل مردی را با يك ریش بلند و مجعد در حالی که کلاهی تنگ و چسبان بسر نهاده و لبه‌های آن روی پیشانی اش قرار گرفته ، حجاری کرده بودند .

ظاهر شکل نشان می‌داد که متعلق به يك (مؤبد) یا کاهن قدیم می‌باشد لباسهای بلند و دستها را بحالت احترام در سینه جفت کرده بودند . سایر شکلهای نیز کلاهی شبیه اولی اما لباسی کوتاه در تن داشتند و دستهایشان نیز بحالت نیایش بهم متصل بودند . هر دو شکل در نهایت مهارت و استادی کنده کاری شده بودند در سمت چپ شکل اول شرحی که حاوی سی و شش سطر خط میخی بود ، دیده می‌شد (۴)

در نزد يك تصویر دوم کتیبه‌ای شبیه اولی وجود داشت که تماماً در اثر چکیدن قطرات آب از سقف غار محو شده بود روی لباسهای هر دو شکل آثاری از خطوط میخی به چشم می‌خورد که بیشتر آنها از بین رفته و من نتوانستم رونوشتی از آن تصاویر تهیه نمایم. در طرف مقابل در قسمت فوقانی غار روی صخره‌ها دو لوحه دیده می‌شد که من نتوانستم بطور کامل آنها را مشاهده کنم روی یکی از آن لوحه‌ها تصویر پنج انسان کنده کاری شده ، که دوتای آنها بزرگتر و تقریباً نصف لوحه‌ها بخود اختصاص داده بودند و به نظر می‌آمد که آنها مشغول انجام يك نوع تشریفات و مراسم مذهبی می‌باشند .

در لوحه دوم سه تصویر نظیر اولی آثاری از خطوط میخی مشاهده شد ، که از پائین قادر بدیدن آنها نبودم و نتوانستم از آن اشکال رونوشت تهیه نمایم .

در انتهای غار آثار بنائیی از سنگ تراشیده دیده می‌شد که ظاهراً متعلق بیک آتشکده ، یا محراب معبدی بوده است .

در مدخل غار بقایا و خرابه‌های ساختمانی بچشم می‌خورد که ظاهراً بدوران ساسانیان تعلق داشته است .

مجسمه‌ها و کنده کاریها و سنگ نبشته‌های غار مربوط بدوران ماقبل تاریخ و احتمالاً

متعلق بقرون هفتم و هشتم قبل از میلاد بوده است . فاری که من کتیبه‌ها و مجسمه‌ها را در آن پیدا کردم در بین بختیارها معروف به اشکفت سلمان یا غار سلمان می‌باشد .

سلمان الله و معلم علی ، جانشین و داماد «محمد» پیغمبر اسلام بوده است . لرها عقیده دارند که سلمان یکی از اعضاء فرقه علی‌اللهی (یکی از فرق متعدد دیکه معتقد به الوهیت بشر ، و تجسم خدا بصورت انسان می‌باشند) در این محل مدفون است و بهمین خاطر احترام زیادی برای این مکان قائل می‌باشند ، در خلال اوقاتی که من بطور ناقص و شتابزده مشغول تهیه رونوشت از سنگ نبشته‌های غار بودم ، ملا چراغ و رققاشی بطور دائم مرا مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند آنها می‌گفتند که من محل اختفای گنجینه را در اثر راهنمایی آنها پیدا کرده‌ام و اصرار داشتند که محل واقعی گنج را به آنها نشان دهم . در بالای یکی از لوحه‌ها حفره‌ای در میان صخره‌ها وجود داشت که آنها معتقد بودند

که گنجینه در آن محل مدفون می باشد و همین مسئله حس کنجکاویشان را تحریک کرده بود ، و هرچه اصرار می کردم که من از وجود گنجینه در این محل اطلاعی ندارم متقاعد نمی شدند . بالاخره آنان بقدری به تهدید خود ادامه دادند که ناچار تنها قمه ای که همراه داشتم در دست گرفتم و آماده دفاع شدم وقتی متوجه شدند که آماده مقابله با هر پیش آمدی هستم مرا رها نموده و بطرف خورجین ترکبند دویدند و شروع به بازرسی محتویات آن نمودند . پس از کمی تفرق و کشمکش موفق شدم خورجین را از چنگ آنان خارج نمایم .

با این ترتیب پی بردم که دیگر ادامه تحقیقات برایم میسر نخواهد بود ، زیرا ملا چراغ تصمیم گرفته بود که از ادامه کارم جلوگیری بعمل آورد من با اکراه و بی میلی از ادامه بازدید صرف نظر نموده و درحالی که سوار اسبم شده بودم در معیت رفقای نا اهل و منافق خود به ده ملامحمد مراجعه نمودم . من تصمیم گرفته بودم که از آنها به ملامحمد عارض شوم و اگر نتیجه ای بدست نیامد ، به محمد تقی خان شکایت نمایم .

من چند ماه بود بمنظور ادامه و تکمیل تحقیقات خود یکبار دیگر به «مال امیر»

مسافرت کردم در آن موقع ملامحمد و طایفه اش به ییلاق کوچ کرده بودند و تقریباً دشت «مال امیر» خالی ازسکنه شده بود من توانستم با خیالی راحت از پیکرها و سنگ نبشته ها رونوشت تهیه نمایم .

برای تهیه رونوشت از لوحه های بالای غار ، خود را به قسمت فوقانی صخره ها

رسانیده بودم ، ولی هنگام پائین آمدن دچار زحمت شدم و نتوانستم خود را به کف غار برسانم برای مدت تقریباً طولانی موفق نشدم راهی برای پائین آمدن پیدا نمایم .

اسبم در پائین غار بسته شده بود و از طرفی بطور قطع و یقین می دانستم که اگر

یک نفر بختیاری رهگذر ، مرا در این حالت ببیند دچار سوء ظن خواهد شد و فکرمی کند

که رمز کتبیها را پیدا کرده ام و هم اکنون درصدد بیرون آوردن گنجینه ها و مشغول انجام

نقشه مزورانه خود هستم و ممکن بود هر آن مرا در آن لحظه بقتل برسانند هر چند که در این

مخاطره دچار زحمت و ناراحتی شدید شده بودم ولی خوشبختانه برخلاف عدم موفقیت قبلی

توانستم در این سفر توفیق حاصل نمایم .

من در مورد رفتار توهین آمیز ملا چراغ به برادرش ملامحمد شکایت کردم ولی

نتیجه ای از آن نگرفتم .

بنابر این تصمیم گرفتم که روز بعد بطرف شوش حرکت نمایم زیرا آنطوری که

دلم می خواست آزاد نبودم که به تماشا و کشف آثار باستانی این منطقه بپردازم ملامحمد اصرار

داشت که من مسافرتم را در اواسط شب آغاز نمایم . او می گفت که فاصله اینجا تا شوش زیاد

است و از طرفی جاده کوهستانی و صعب العبور است و اسبم بیشتر از یکبار در بین راه احتیاج

به استراحت دارد من مظنون شدم که او بخاطر طرح نقشه های سوء خود این اندرزه را

می دهد بنابر این از قبول گفته های امتناع ورزیدم سپس او اصرار داشت که ائاثیه ای را که با

خود داشتم ببیند او بدقت محتویات خورجین را بازدید نمود در بین ائاثیه مخصوصاً ساعت

و قطب نمایی که به همراه داشتم نظر او را جلب نمود زیرا او قبلاً چنین اشیائی را ندیده بود

ولی نحوه استفاده و طرز بکار بردن آنها را سؤال نمود قطب نما بیشتر بنظرش عجیب آمد

و علاقش را جلب نمود زیرا او فهمید که بوسیله آن می تواند « قبله » را (یعنی مسیر و جهت شهر مقدس مکه را که مسلمانان بایستی هنگام نماز رو بطرف آن بایستند) پیدا کند ، بعد از اتمام بازرسی او و اطرافیان ، وارد يك مجادله و بحث پرس و صدا با چند نفر از طایفه مجاور و همسایه خود شدند ، اینان متهم بودند که چند رأس از الاغهای آنها را دزدیده بودند اینگونه اختلافات و پیش آمدها معمولاً منجر به نزاعهای سخت و شدیدی شود ، که سرانجام با کشت و کشتار و خونریزی خاتمه پیدا میکنند من در این موقع بیاد گفته های همسر محمد تقی خان افتادم چون ظاهراً مصادف و مواجه با مردمانی دزد و لاقید و قطاع الطریق شده بودم . این موضوع برایم روشن و مسلم شد که کوچکترین بی احتیاطی ممکن بود بقیمت جانم تمام شود و همین مسئله باعث گردید که من آنشب بخواب نروم و در بین شك و تردید با خود بیاندیشم که آیا بقلعه تل مراجعت کنم یا بمسافرت خود ادامه دهم .

ملا چراغ همان کسی که همراه من به اشکفت سلمان آمده بود نصف شب مرا از خواب بیدار کرد و اصرار داشت که بلافاصله در همان موقع مسافرت خود را آغاز نمایم ولی من قطعاً با حرکت در آن شب تاریک و قبل از طلوع آفتاب مخالفت کردم گرچه این پافشاری و اصرار و تشویق بحرکت در اواسط شب باعث شد که من بسوهنیت میهماندار خود پی ببرم ولی معذرتاً تصمیم گرفتم که مسافرت خود را با تمام مخاطراتش دنبال نمایم به محض طلوع آفتاب خانه میزبان میهمان نانوای خود را ترك گفتم ملا محمد نیز یکنفر را بعنوان بلدوراهنما همراه من به محل اقامت ملا فرج کدخدای شوش یعنی همان کسی که از آقاخان باباخان سفارش نامه ای برایش داشتم ، روانه نمود .

من از میان دشت مال امیر که تنها دارای پنج میل و نیم عرض و تقریباً دوازده میل طول دارد عبور کردم سراسر دشت را یکنوع آب گندیده و تیره فرا گرفته بود این دشت تنها در فصل زمستان محل سکونت اتباع ملا محمد می باشد و در سایر فصول سال بیابان و غیر مسکون می باشد .

در زمستان که سیلاب از کوهها سرازیر می شود سراسر دشت را آب فرا می گیرد و سراسر آن منطقه را بیک باتلاق تبدیل می کند زیرا مخرج و منفذی برای خروج آب بقدر کافی وجود ندارد .

ما بدامنه رشته کوههایی که دشت مال امیر را از مناطق « شوش » جدا می کند رسیدیم در میان دهانه ها و شکافهای قلل بلند دنداندار ، يك جاده کوهستانی دیده می شد که ما به آرامی از آن بالا رفتیم و بعد از یکساعت راه پیمایی در عمق دره ای تنگ ، وارد بستر يك سیل شدیم من تازه به آن نقطه رسیده بودم که بفتناً يك مردی روی لبه يك صخره بالای سرم پیدا شد و می خواست که سنگ بزرگی بطرفم پرتاب کند . چون در این موقع بعلت صعیب

العبور بودن جاده مجبور بودم پیاده راه پیمائی کنم ناچار افسار اسبم را بدست بلد و راهنمائی که همراهم بود سپردم و او با قدری فاصله در جلو حرکت می کرد ظاهراً این مرد نیز با مهاجمان همدست و هم پیمان بود چون بلافاصله شروع به تفتیش و بازرسی خورجین نمودن تفنگ دولول خود را در قلعه تل گذاشته بودم و تنها يك شمشیر همراه داشتم لامحاله به ته دره عقب نشینی کردم و در میان دو تخته سنگ موضع گرفتم زیرا آن تنها محلی بود که بیشتر می توانستم در مقابل آنان مقاومت کنم و جانم را مفت از دست ندهم. طولی نکشید که یکی دو نفر دیگر بجمعیان اضافه شد آنان تفنگ های فتیله ای خود را همراه نداشتند ولی مسلح به شمشیر بودند و آنها را در مقابل صورت من بنمایش در آوردند مقاومت من در مقابل آنان بیفایده بود و بعد از کمی مذاکره و گفتگو ناچار ساعت و قطب نما و چند سکه نقره ای که بهمراه داشتم تحویل دادم زیرا آنان ساعت و قطب نما را می خواستند و محل اختفای آنها را هم می دانستند ظاهراً ملا محمد آنشب بعد از بازرسی خورجین از ساعت و قطب نما خوشش آمده بود و اینان را طبق قرار قبلی سرراه من فرستاد تا آن اشیاء را بدزدند چون سایر ائاثیه و محتویات خورجین برای آنان ارزشی نداشت و بدریشان نمی خورد .

من از اینکه توانستم از فرصت استفاده نموده و جان خود را نجات دهم بسیار خوشحال بودم زیرا آنان در صورت لزوم برای کشتن من و تصاحب ائاثیه کوچکترین تردیدی بخود راه نمی دادند من برای از دست دادن ساعت و قطب نما بسیار مشوش و نگران بودم زیرا برای نقشه کشی و جهت یابی کشوری که در آن مسافرت می کردم به آنها احتیاج داشتم ولی امیدوار بودم که پس از مراجعت بقلعه تل باکمک محمد تقی خان آنها را پس بگیرم .

بازحمت زیاد خود را بقلل و ارتفاعات سخت و دشوار کوهستان رسانیدم در این نقطه راهنما که افسار اسب مرا در دست داشت و در جلو حرکت می نمود ، توقف کرد و از ادامه مسافرت سر باز زد و تهدید کرد که یا باید مبلغ دو تومان (در حدود يك پوندا انگلیسی) باو بپردازم والی از ادامه مسافرت خودداری خواهد نمود .

من حتی اگر در مقابل تقاضای نامشروع او تسلیم می شدم پولی در اختیار نداشتم که باو بپردازم زیرا تمام وجه نقدی که داشتم در بین راه دزدیده بودند وقتی او متوجه شد که پولی در بین نیست مرا تنها و سرگردان در بین راه رها نمود و مراجعت کرد شب نزدیک می شد و من حال و حوصله درستی نداشتم که کسی را در میان این منطقه کوهستانی پیدا کنم و احتمال داشت اگر هم کسی بامن برخورد نماید يك دزدویا يك راهزن باشد و بلافاصله مرا بقتل برساند چاره ای نداشتم جز از همان راهی که آمده بودم بمسافرت خود ادامه دهم من تا آن موقع در يك قسمت از مناطق خشک و بی درخت کوهستان عبور می کردم ولی بر حسب شانس و اتفاق آن جاده مرا بکوهستان مقابل که پوشیده از درختان بلوط یوده هدایت کرد من از دامنه ارتفاعات بالا رفتم خود را بقله کوه رسانیدم و از بالا که نگاه کردم رودخانه کارون را در زیر پایم دیدم ، تعدادی از سیاه چادرهای ایلات را در قسمت شمال و شوش در فاصله ای دور مشاهده کردم .

من بسرعت از میان جنگلهای انبوه از يك شیب تند و صعب العبوری در حالی که اسبم را يدك می کشیدم پائین آمدم هنگامی که تقریباً بدامنه ارتفاعات رسیده بودم بلدور راهنما

نیز بمن ملحق گردید و باتفاق بمحل چند خانوار فقیر « ایلات » که عده‌ای از آنان در میان سیاه چادرها و برخی نیز در زیر درختان اطراق کرده بودند وارد شدیم .
آنان با ماست و دوغ و یکنوع نان نازک فطیر که معمولاً روی تابه‌های محذب آهنی برشته می‌شود ازمن پذیرائی کردند .
(ادامه دارد)

۱ - اشاره بمحل گنجینه شاهزاده « مال » من درعالم رؤیا او را دیدم که ازپهلوی من گذشت . هنگامی که این اتفاق افتاد من در قصرشوش ، درعیلام ، درکنار رودخانه « یولای » بودم « دانیال » نویسنده

۲ - در ضمن حفاری‌هایی که درشوش انجام دادیم ، یک خانه ایرانی در پهلوی یک ویلای یونانی دریک کوجه کشف کردیم ویک لوحه نوشته بزبان یونانی که هیئت اکتشافی بدست آورد نشان می‌دهد که در نزدیکی شوش یک مستعمره نظامی مقدونی وجود داشته‌است که مردان آن بکشت زمین درزمان صلح اشتغال داشته‌اند و موظف بوده‌اند که درزمان جنگ تیر و کمان و سپر خود را برداشته و درجنگ شرکت کنند . بقلم دکتر گیرشمن - نقل از مقدمه کتاب « خوزستان گهواره شاهنشاهی ایران » تألیف مه‌راب امیری ص ۸ « مترجم »
۳ - در یادداشت‌های لایارد که سالها بعد از طرف انجمن پادشاهی جغرافیائی انتشار یافت توضیح داده شده بود شرحی که راولینسن در مورد خرابه‌های منجیق (یک کیلو متری جنوب خاوری باغ ملک - مترجم) نوشته است عاری ازحقیقت بوده زیرا آثار و بقایای یک شهر بزرگی که در آن محل دیده می‌شود مربوط بدوران ساسانیان است .

در نوشته‌های پروفیسور لونگ که بعدها بمنظور تعیین محل دقیق شهر تاریخی شوش با استفاده از یادداشتهای لایارد منتشر شده است به بی‌اعتباری نظریه راولینسون اشاره شده و توضیح داده شده است که محل دقیق شهر قدیمی شوشا نزدیک دزفول است نه کناره‌های کارون و آن محلی که راولینسون اشاره کرده است « لایارد نینوا » ص ۶۲ (مترجم)
۴ - بعضی از رؤسای طوایف بختیاری بدون اینکه جزء طبقه روحانیان باشند صاحب عنوان (ملا) هستند (نویسنده)

۵ - شرح این کتیبه ضمیمه اولین مجلدی که اینجانب تحت عنوان (کتیبه‌های خط میخی) جهت هیئت امنای موزه بریتانیا نوشته‌ام آمده است . بر حسب نوشته پروفیسور Sayee این کتیبه‌ها و مجسمه‌ها بدستور پادشاهی بنام « تاخیرحی کوتور » نقر و کنده کاری شده است (نویسنده)